

# شرح رسالہ شریفہ پنڈ صالح

حضرت آقای حاج دکنر نور علی تابندہ (مجنوب عیشاہ)

(قسمت ہفتم: شرح شفقت تا پایان شرح صلہ رحم)

# فہرست

(سن ویراستہی بیانات، تملفیق دو شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ هـ.ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (قمت ہفدہم)

صفءه	عنوان
۷	شرح شفقت .....
۱۹	شرح حُسن خُلُق .....
۲۹	شرح احسان والدین .....
۴۰	شرح صلہ رَجِم .....
۵۲	خلاصہ صفات مؤمنین .....
۵۵	<b>مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح .....</b>
	اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلایل بقای روح و تجرّد نفس و عالم آخرت)
	دوّم (شرح ایمان، ذکر و فکر)
	سوّم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سرّ)
	چهارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، اَمَل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجاء)
	پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبّت و ترخّم،

رقت، فراست، غضب و شهوت، شجاعت، همت، فتوت،  
غیرت، خشم، کظم‌غیظ، عفو و احسان، تهور، جبن، کینه،  
عداوت، ظلم، شهوت، عفت، شره و خمود، توکل، تسلیم و  
رضا، شکر، احسان والدین، وفا، قناعت، استغنا، طمع، سخا  
و حرص، حلال، مکر، خدعه، طغیان، جزع و حسد)  
ششم (شرح خدمت، مواضع تُہم، تعظیم امر و نہی)  
ہفتم (شرح مواضع تُہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و  
طریقت، قرائت قرآن)  
ہشتم (شرح نماز)  
نہم (شرح اوراد، دعا، سحر)  
دہم (شرح جمعہ، روزہ)  
یازدہم (شرح زکات - خمس، انفاق، حج)  
دوازدہم (شرح جہاد، امر بہ معروف و نہی از منکر، مستحبات)  
سیزدہم (شرح طہارت، نواہی، قمار و مسکرات)  
چہاردہم (شرح تأهل و طلاق)  
پانزدہم (شرح اولاد، تحصیل و کسب)  
شانزدہم (شرح ربا، کسب منہی، تطقیف، انصاف،  
بیکاری، تبلی)

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

برادران من

تمام خلق دست ساخت و آثار حقند از این جهت باید برحسب عهد خدایی با همه شفقت و مهربانی کنیم و بکوشیم تا دیده‌ی دل باز شود و همه را آیین‌ه‌ی دیدار یار ببینیم و در هر حال باید بد احدی را نخواهیم .

و با نوع بشر خیرخواه و همراه باشیم . کوچکان را مانند پدر و جوانان را برادر و پیران را فرزند باشیم و کمک در کار همه نماییم بطوری که زیان آن به دیگری نرسد و البته مؤمن مقدم بر دیگران است که باید به خدمت آنها بایستیم و بهتر دوست داریم و یگانه باشیم و مسلم بر اهل کتاب و آنها بر سایرین مقدمند .<sup>۲</sup>

مبحثی است از کتاب پندصالح دستورات حضرت صالح علیشاه که الان هم برای ما متبّع است . مبحث شفقت ، مهربانی .

در فصل گذشته آدابی را که یک درویش ، یک مسلمان

۱ . جلسات فقری شب‌های جمعه ، تالیق دوره‌ی اول تاریخ ۱۳۷۸/۷/۸ ه . ش . و دوره‌ی دوم تاریخ ۱۳۸۸/۸/۲۸ ه . ش .

۲ . پندصالح ، حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه ، چ ۷ ، تهران ، ۱۳۷۶ ، صص ۹۶ - ۹۵ .

واقعی، باید در جامعه رعایت کند ذکر شده است. در این باره آدابی هست و نیاتی. مثلاً از لحاظ آداب، در ماه رمضان همه‌ی کسانی که به اصطلاح سلامتی دارند، امکان دارند، باید روزه بگیرند؛ آنهایی هم که از روزه معذورند مع‌ذلک باید حالت روزه‌گیر داشته باشند یعنی در خیابان به عنوان روزه‌خوار دیده نشوند. این آداب است. حتی آن کسی هم که به روزه معتقد نیست، مسلمان هم نیست، در جامعه‌ی اسلامی باید به این طریق باشد. در جامعه‌ی اسلامی آدابی باید رعایت شود. بعد از بحث درباره‌ی روابطی که یک انسان مسلمان با جامعه و با سایر افراد پیدا می‌کند، حالا پرداختند به اینکه این شخص که در جامعه آنطور رفتار می‌کند، دل خودش باید چطور باشد که اولش درباره‌ی شفقت فرموده‌اند. شفقت یعنی مهربانی البته در بعضی مواقع ترحم هم جزئش می‌آید. در اینجا می‌فرماید انسان باید نسبت به همه مهربان باشد. جهتش هم این است که همه از یک فطرت آفریده شده‌اند، آنچه اضافه بر آن است، خود بشر و جامعه‌ی بشری به وجود آورده است. به حیوانات نگاه کنید خداوند قوانینی آفریده که آن قوانین جزء وجودی آنهاست. آنها دانشکده‌ی حقوقی یا مدرسه‌ی قضایی ندارند که بروند و این قوانین را یاد بگیرند، جزء وجودشان است که جز آنچه خدا فرموده عمل نکنند. در جامعه‌ی حیوانات هرگز بین

یک نوع، اینطور جنگ‌هایی که در انسان‌ها هست وجود ندارد. در انسان‌ها، هم خودمان دیده و هم در تاریخ خوانده‌ایم که انسان‌ها نسبت به هم چه کردند. در همین دوران اخیر دو جنگ بین‌الملل داشتیم که همه به جان هم ریختند یعنی بشر با بشر جنگ کرده است ولی هرگز مثلاً در صحراها دیده نشده که شیرها به جان شیرها بیفتند مگر به عنوان رقابت یعنی طعمه‌ای هست که این شیر می‌خواهد تصرف کند که زنده بماند، طعمه هم یکی است، با هم به جنگ و جدال می‌پردازند. این جنگ در واقع جزء فطرت آنها نیست، فطرت آن حیوان‌ها حفظ جان خود است و پیدا کردن وسایلی برای اینکه جانشان، حیاتشان ادامه پیدا کند. هر چیزی هم که مخالف با این باشد، جلویش را می‌گیرد. در چنین جایی حیوانات با هم جنگ و جدال می‌کنند. البته در چنین جایی، انسان‌های واقعی، نه انسان‌هایی که فقط اسم انسان دارند، قبل از اینکه به این حالت برسند، باز هم با هم جنگ و جدال نمی‌کنند. روی آن شفقت و مهربانی که به هم‌نوع دارند و جهات دیگری که در آنها هست، ایثار می‌کنند یعنی انسان واقعی با وجود اینکه جان خودش به آن طعام احتیاج دارد آن را به دیگری می‌دهد. خداوند چنین حالتی را در انسان‌ها آفریده ولی در حیوانات فقط بین مادر و فرزند است که



خیلی دیده شده که مادر، فرزند را بر خودش مقدم می‌دارد. به هرجهت ما باید با تمام انسان‌ها با شفقت رفتار کنیم، مهربان باشیم، برای اینکه همه‌مان دست‌پخت یک قدرت هستیم، دست‌پخت خداوند که همه‌ی ما را آفریده است. حتی فرموده‌اند نسبت به دشمنان خودتان هم مهربان باشید. آیه‌ای در قرآن هست که خداوند خطاب به پیغمبر می‌فرماید: اگر بدی را به نیکی پاسخ دهی، همانهایی که میان تو و آنها دشمنی است، دوست با حرارت تو می‌شوند<sup>۱</sup>. اثر شفقت این است. خداوند در اینجا خطاب به پیغمبر فرموده ولی امریّه‌اش در واقع خطاب به ماست. البته این تعلیمی است که در سطح بالایی است که از لحاظ اخلاقی برای همه میسر نیست.

اینکه فرموده‌اند نسبت به دشمنان هم خیرخواه باشید، شفقت داشته باشید در واقع مهربانی و خیر به دشمنان این است که این دشمنی را که مضرّ به حال آنهاست کنار بگذارند و به عالم دوستی بیایند.

فرموده‌اند تمام مخلوقات آثار و مصنوع حَقّند. خداوند فرموده است که این مخلوقات را که من آفریده‌ام به منزله‌ی اعضای خانواده‌ی من هستند. شما در زندگی عادی برای جلب

۱. سوره فصلت، آیه ۳۴: إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.

رضایت رئیس یک خانوار چه می‌کنید؟ اگر برخورد کردید، به کوچکترین اعضای آن خانواده هم مهربانی می‌کنید به امید اینکه رئیس خانوار خوشحال می‌شود. بنابراین اگر به اعضای خانواده‌ی خداوند (که در واقع عرفاً چنین خوانده می‌شوند و الا خداوند که لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ<sup>۱</sup> است) به هر یک از مخلوق خداوند، به اندازه‌ی شأن خودش محبت و مهربانی کنید، خداوند از شما به همان اندازه راضی می‌شود. قواعد زندگی معنوی و قواعد شریعت هم ناظر به همین است. البته این اصل را هم باید در نظر داشت که: «ترحم بر پلنگ تیز دندان، ستمکاری بود بر گوسفندان». این هم از استثنائات آن قاعده است. چون غضب در راه خدا، مثل مهربانی در راه خدا، ارزش دارد ولی اصل، رفتار توأم با شفقت و مهربانی است. اینها استثناء و به ندرت است.

از دشمنی‌ها نباید هراس کرد، شمشیر تیزی که همه چیز را می‌بُرد اگر به آب بخورد هیچ کاری نمی‌کند، به نرمی برخورد می‌کند. این است که فرموده‌اند شفقت را باید با تمام مردم داشت. از طرفی حالا ما، در زمان خودمان (با اینکه زمان حضرت آدم را خیلی دور می‌دانیم ولی خلقت یک لحظه است) همه از یک پدر و یک مادریم: آدم و حوا. چطور خانواده‌ای که از یک پدر و یک مادر

هستند با هم مهربانند و سعی می‌کنند نیازهای هم را برآورند، همینطور ما هم نسبت به همه همین دید را باید داشته باشیم و سعی کنیم به همدیگر کمک کنیم.

البته در این کمک‌کاری، فقرا و اهل ایمان مقدّمند، بعد مسلمین مقدّم بر غیرمسلمین هستند، اهل کتاب مقدّم بر کسانی که خدانشناس هستند. این تقدّم معمولاً خودبه‌خود رعایت می‌شود.

در زندگی معمولی اگر ما بندگان خدا، به خصوص مؤمنین را مصنوع حق بدانیم، همانطوری که فرض بفرمایید اگر یک یادگاری از رفتگانتان، پدر و مادر یا اجداد، دارید (ولو کتاب کهنه‌ای باشد، ولو یک تسبیح پاره باشد) آن را حفظ می‌کنید و به آن علاقه دارید، بنابراین باید توجه کنید که تمام خلق یادگاری است از خداوند. یادگاری است از آن کسی که خودش فرموده است به منزله‌ی خانواده‌ی او هستند. آنها را باید حفظ کنید، حفظ یادگاری‌ها هم به مهربانی و محبت است.

شفقت که مهربانی و محبت باشد، در اینجا یک جنبه‌ی درونی و عاطفی دارد یعنی باید در دلتان واقعاً مهربان و به همه علاقه‌مند باشید. یک جنبه‌ی ابراز آن شفقت است. ممکن است شما شفقت و مهربانی داشته باشید ولی آن را ابراز نکنید و اثر

خارجی نداشته باشد. هم باید دلتان را با همه‌ی مؤمنین صاف کنید و مهربان باشید و هم با آنها در راه رفع مشکلاتشان بکوشید تا این مهربانی را که در درون شماست ظاهر کنید. هر دوی اینها مشمول مفهوم شفقت می‌شود. احیاناً آن دومی را می‌توان گفت خدمت است.

خدمت به هم‌نوع نیز همان است که من در جلسات متعدّد در همه‌ی شهرستان‌ها از آقایانِ اخوان خواهش کردم که به این مسأله توجّه کنند و همدیگر را هم از لحاظ علاقه‌مندی درونی و عاطفی و هم از لحاظ کمک به هم‌نوع، به خصوص کمک به برادران ایمانی داشته باشند.

اینجا فرموده‌اند که بد هیچکس را نخواهید. ممکن است بپرسند که پس بد دشمنان را، آنهایی را که دشمنی می‌کنند هم نخواهیم؟ بله، غیر مؤمن ممکن است اگر عناد نداشته باشد توفیق پیدا کند ایمان بیاورد و دستش را بگیرند ولی آن کسی که معاند است و مخالف است اولاً او هم ممکن است عنادش در اثر اشتباه باشد، پس اگر با مهربانی و شفقت با او رفتار کنیم چه بسا به راه بیاید. به علاوه خیر همان‌ها را هم بخواهید؛ به این معنی که خیر دوست این است که در دوستی محکم‌تر بشود و مشکلات زندگی‌اش حل بشود، خیر دشمن این است که دست از دشمنی

بردارد. بنابراین اگر خیر دشمن را هم از خدا بخواهید خوب است. هم به نفع خودمان هست هم به نفع دیگران. اینکه فرموده‌اند مرا از زبان غیر خوان یعنی هر دعایی که دیگری درباره‌ی انسان بکند، بیشتر مستجاب می‌شود. کما اینکه اگر خود شخص هم در مورد دیگری دعا بکند این دعا به خودش برمی‌گردد، برای خودش هم هست. در نماز می‌گوییم: السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. عبارات فراوان دیگری هم هست که در دعاها همه را با هم ذکر می‌کنند.

«نسبت به آنها دعا کنید» یعنی از این حالت دشمنی دست بردارند، دوست بشوند تا هم خودشان خیر ببینند و هم ما را اذیت نکنند ولی همه اینطور نیستند یعنی لیاقت اینکه چنین چیزی را برداشت کنند، ندارند. به قول آن شاعر که درباره‌ی این موارد می‌گوید:

شخصی بد ما به خلق می‌گفت

از گفته‌ی او نمی‌هراسیم

ما خوبی او به خلق گوییم

تا هر دو دروغ گفته باشیم

البته در اینجا در ضمن، یک انتقادی هم بر او هست که

دروغ گفته ولی در واقع خواسته است شفقت به خرج بدهد.

در اینجا بعضی‌ها ایراد گرفته‌اند که پس چرا حضرت نوح علیه السلام دعا کرد که رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْنِي مِنْهُمْ يَصِلُوا عَبْدَكَ وَيَلْبِسُوا الْإِفْجَارَ كَفَّارًا، خدایا در روی زمین دیاری از کافرین نگذار؛ برای اینکه اگر بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و نسل فاجر و کفاری می‌آورند. اگر کسی ظاهر این دعا را نگاه کند، می‌بیند نفرین است و حال آنکه از پیامبران نفرین شنیده نشده، خیلی به ندرت، شاید معنای اصلی اش این باشد که کافری بر روی زمین نگذارد یعنی دعا می‌کند که همه‌ی اینها ایمان بیاورند. البته خداوند به او می‌فرماید که غیر از خودت و خانواده‌ات و اینهایی که تا حالا ایمان آورده‌اند کس دیگری ایمان نخواهد آورد. این است که باید برای همه خیر بخواهید. این خیر خواستن وقتی از لحاظ عاطفی درست شود یعنی واقعاً انسان فکر کند و نسبت به همه مهربان باشد، تجلّی این عاطفه‌ی درونی خدمت به دیگران می‌شود. برای اینکه انسان هر کاری که می‌کند مسبوق به یک جنبه‌ی عاطفی است. مثلاً اول احساس می‌کند که کسی او را می‌بیند. بعد از آن شخص خوشش می‌آید (جنبه‌ی عاطفی) و بعد به او سلام می‌کند (جنبه‌ی عملی). وقتی سعی کنید که جنبه‌ی عاطفی را درست کنید یعنی واقعاً برای خودمان وظیفه بدانیم که

باید نسبت به همه مهربان باشیم، چنانکه همه را مصنوع خداوند بدانیم، برایمان احترامی پیدا می‌کنند. به قول شاعر:

عاشق صنع خدا با فر بود

عاشق مصنوع حق کافر بود

اگر کسی به خود این مصنوع نظر داشته باشد، کافر است ولی اگر به این اعتبار باشد که این مصنوع حق است و به آن به اصطلاح عشق بورزد در آن صورت مثاب است. مثلاً وقتی با کسی برخورد می‌کند، اینجا فرموده‌اند اگر مسن‌تر از خودش است، فرض کند پدرش است و وقتی با هم‌سن خودش برخورد می‌کند، خیال کند برادرش است و وقتی با کوچک‌تر از خودش برخورد می‌کند، تصوّر کند فرزندش است. چطور با پدر، برادر و فرزند خود برخورد می‌کنید، اگر کاری داشته باشند انجام می‌دهید، از دیدنشان خوشحال می‌شوید، همین وضعیت را نسبت به همه باید داشته باشید. البته در مرحله‌ی اوّل نسبت به مؤمنین و بعد مسلمین و بعد اهل کتاب و بعد همه‌ی مردم، باید این عاطفه را داشته باشید. این تقدّم معمولاً خودبه‌خود رعایت می‌شود. وقتی انسان این عاطفه را داشت خودش خدمت هم می‌کند. این عاطفه یک جلوه‌اش در مهربانی است؛ در

امور ظاهری است که ظاهر می شود. کسی که به دیگری  
مهربان است، در رفتارش این مهربانی ظاهر می شود یعنی  
وقتی او را دید لبخند می زند، سلام می کند. یک وقت هم در  
خدمات ظاهر می شود. وقتی دید که او گرفتار است، می دود  
بیند که در این گرفتاری برایش چه کار می تواند بکند. اگر  
روابط ما، رفت و آمد ما، از روی شفقت نباشد، ممکن است  
خطر ریاکاری در آن باشد.

آنچه در چهره و رفتار خود شخص ظاهر است، خُلق  
عظیم است که بعد دنباله‌ی این مطلب حسن خُلق آمده که  
از صفاتی که خداوند برای پیغمبر ما شمرده و به عنوان  
تعریف در چند جا فرموده، همین است. چنانکه یک جا  
می فرماید: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**<sup>۱</sup>، تو خُلق بزرگ و عظیمی  
داری. خُلق که بزرگ نمی شود، خُلق عظیم یعنی معنویت  
بزرگی داری. در جای دیگر می فرماید: **فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ**  
**وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ**<sup>۲</sup>، تو از مرحمت  
الهی است که در مقابل اینها ملایم بودی و حُسن خُلق  
داشتی؛ اگر تو خشن بودی، همه‌ی اینها از دور و برت  
پراکنده می شدند. وقتی که می فرماید: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ**

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.



اللَّهُ أَسْوَأُ حَسَنَةً<sup>۱</sup>، نرمی، ملایمت و حُسن خُلق از چیزهایی  
است که جزء اسوه‌ی حسنه‌ی پیغمبر است.

شرح

## حُسنُ خُلُقٍ<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

و در معاشرت باید با روی گشاده و نرمی و مهربانی با همه رفتار نمود و تندخویی با هر کس باشد بد است و افسردگی آورد و خود را هم به زحمت اندازد و عمل را تباه سازد و فشار قبر که ظهور فشار دل است آورد و حُسن معاشرت و گشاده رویی نتیجه‌ی نیک دهد.<sup>۲</sup>

این مطلب دنباله‌ی جلسه‌ی قبل راجع به شفقت است. شفقت یعنی مهربانی، ترخّم و اینکه نسبت به دیگران، در مورد آنهايي که نیاز به ترخّم دارند، مهربان باشید یعنی ترخّم شما را برانگیزد برای اینکه رفع ناراحتی او را بکنید. حُسن خُلُق هم در واقع زمینه و مکمل همان مطلب است.

یک بحث علمی قدیمی هست که آیا انسان موجودی مدنی‌الطبع است یا انفرادی است؟ ولی آن یک بحث علمی است و در واقع، عملاً در تاریخ و مردم‌شناسی به یاد نمی‌آوریم که انسان غیر از صورت اجتماعی، نوع دیگری زندگی کرده باشد، چون به صورت اجتماعی زندگی می‌کند حتماً با دیگران هم در

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تالیف دوره‌ی اول تاریخ ۱۳۷۸/۷/۱۵ ه. ش. و دوره‌ی دوّم تاریخ ۱۳۸۸/۹/۵ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۹۷-۹۶.

رابطه است.

راجع به این روابط قبلاً گفته شده، موضوع این قسمت این است که این روابط و حالات از لحاظ خود شخص چگونه باید باشد؟ مثلاً می‌توانید به کسی سلام کنید و همانوقت هم در دلتان از صمیم قلب به قولی قربان، صدقه‌اش بروید. همچنین می‌شود که به شخصی سلام کنید، به او تعظیم کنید و همانوقت در دلتان به او فحش بدهید. در اینجا جنبه‌ی درونی، به اصطلاح روح این روابط، مورد نظر است.

فرموده‌اند در معاشرت، در برخورد با سایر افراد، باید با روی گشاده و با نرمی صحبت کند و هر گاه دل اقتضا کرد باید دل را وادار کند که مهربانی داشته باشد. البته این جزء دستورالعملی است که حتی باید به دشمن هم احترام کرد. چون به هر جهت کسی هم که دشمن باشد مخلوق خداوند است و خداوند او را آفریده، به احترام اینکه در یک روزگار فرضی دست خداوند، گِل این را سرشته است و روح خداوند به او جان داده است. این روح خداوند، نفخه‌ی الهی، آنچنان محترم است که خداوند به فرشتگان که شیطان هم در صف آنها ایستاده بود، فرمود وقتی که جسمش را آماده کردم و از روح خودم در او دمیدم، بر او سجده کنید. روح خداوند آنقدر ارزش دارد که همه‌ی موجودات، حتی شیطانی که او

هم مخلوق خداوند است البتّه در مسیر دیگری، باید سجده کند. بنابراین هر وقت متوجّه این نکته شدید، به انسانیت یک انسان، ولو دشمنتان باشد، احترام بگذارید و مهربانی کنید. به همین دلیل فرموده اند تندخویی با همه بد است.

خداوند البتّه در چند جا به پیغمبر که شاید خود حضرت هم گاهی اوقات از این همه لطف الهی شیدا می شد جهاتی را روشن کرده، چنانکه یک جا می فرماید: **أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>**، او تو را به نصر و تأیید الهی و به مؤمنین نصرت داده است. پس خداوند در واقع به پیغمبر خودش توصیه ای کرده است که مؤمنینی که با تو هستند، اینها به تو هم ارزشی می دهند. در جای دیگر باز فرموده است: **فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ<sup>۲</sup>**، از رحمت الهی است که به تو دل رحمی داده که لنت لهم، یعنی با اینها ملایم و نرم بودی و اگر غلیظ القلب بودی، یعنی اینطور نبودی، لانفضوا من حولك، از دور تو پراکنده می شدند. در واقع خداوند خواسته است یکی از جهات و عللی را که موجب عظمت پیغمبر شده، بیان کند. البتّه برای خود پیغمبر که لازم نیست، در واقع برای ما خواسته است بگوید.

حُسن خُلُق به عبارت های مختلف گفته می شود که ما، در

۱. سوره انفال، آیه ۶۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

زبان فارسی به صورت جمع خُلُق می‌گوییم اخلاق، اخلاق خوش. مثلی است در فارسی که می‌گویند «با خُلُق خوش مار را می‌شود از سوراخ درآورد» یعنی هر دشمنی را با خُلُق خوش می‌شود رام کرد. حُسن خُلُق یکی از صفاتی است که در حدّ اعلیٰ خاصّ پیغمبر بود. همه‌ی ائمّه و بزرگان هم البتّه متّصف بودند. حُسن خُلُق اینقدر این اهمّیت را دارد که وقتی خداوند می‌خواهد از پیغمبرش تعریف کند یعنی به ما بفهماند، همانطور که قبلاً گفته شد خطاب به پیغمبر می‌گوید: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**<sup>۱</sup>.

بعد می‌فرماید که بدخویی، خودِ عمل را هم تباه می‌کند. ممکن است شما عملی با حُسن نیت و با نیت خیر نسبت به دیگری انجام دهید ولی وقتی این عمل با بدخُلُقی باشد، در واقع تباه می‌شود. در یک مثال عامیانه‌ای که در زبان فارسی هست، می‌گویند که بنشین و بفرما و بتمرگ، همه یک معنا دارد. به کسی که نزد شما می‌آید، می‌توانید بگویید: بتمرگ اینجا، می‌توانید بگویید: بفرما، می‌توانید بگویید: بنشین اینجا ولی خداوند می‌فرماید همیشه آن «بفرما» را بگو، برای اینکه عملت باطل نشود، اثر داشته باشد. یکی از خصوصیات قواعد روانکاوی که امروز گفته‌اند این است که روحیه‌ی واعظ، روحیه‌ی کسی که پند

---

۱. سوره قلم، آیه ۴.

و دستور می دهد، در قبولش خیلی مؤثر است و حتی این مسأله در هیپنوتیزم هم که الان متداول شده ولی از قدیم بوده، وجود دارد که آن استاد هیپنوتیزم که کسی را هیپنوتیزم می کند می گویند باید سلامت کامل داشته باشد، برای اینکه هر بیماری و نقصی که دارد به آن شخص سرایت می کند. بنابراین در صورتی که حُسن خُلق برای ما تکرار شود و همیشگی باشد در روحیه ی ما هم اثر می کند و آن را متناسب با این صفت می کند.

اخبار فراوانی راجع به همین حُسن خُلق هست، حتی آیات قرآن هم نشان دهنده ی این است. در آیه ای از قرآن می فرماید که اگر کسی، سائلی، نیازمندی مراجعه کرد، اگر می توانید رفع نیازش بکنید و اگر نه با خوشرویی به او جواب رد بدهید که مثلاً چیزی ندارید. خداوند اینجا خوشرویی را هم ردیف صدقه قرار داده و این اهمیت را به آن داده است. یا مثلاً حضرت صادق می فرماید: کامل ترین ایمان نزد مؤمنین، ایمان آن کسی است که با مردم خوش خُلق است، اخلاق خوبی دارد. یا می فرماید که اگر کسی بدخُلقی کند، خشن باشد، از ما نیست. امام باقر هم می فرماید که حُسن خُلق دوستی می آورد و ترش رویی دشمنی می آورد، از آن بپرهیزید. بزرگان ما اینقدر به این مسأله اهمیت داده اند؛ جهت عمده اش هم این است که همانطور که قبلاً گفته شد، خداوند این

مخلوق را به منزله‌ی اعضای خانواده‌اش می‌داند و می‌فرماید که اینها مثل خانواده‌ی من هستند، اگر با بچه‌ی یک خانواده تندی کنید، بد برخورد کنید، رئیس خانواده عصبانی می‌شود و برحسب مورد عکس‌العمل نشان می‌دهد و اگر مهربانی کنید رئیس خانوار از شما خوشحال می‌شود. پس خداوند به انسان‌ها نظر دارد که محبت شود و به هر یک از مؤمنین، به هر یک از مردم، توصیه می‌کند که نسبت به دیگران شفقت داشته باشید و با خُلُق خوش برخورد کنید. به این جهت به این مسأله خیلی اهمیت داده است.

در اینجا یک تمثیلی به کار برده‌اند که آن فشار قبر است. البته کسی پس از مرگ برنگشته که جزئیاتش را به ما بگوید، فقط آنچه از پیغمبر و ائمه رسیده، چون علم الهی است، برای ما معتبر است و الا غیر از آنها ما اطلاعی نداریم ولی به صورت ظاهر می‌گویند فشار قبر. چون قبر وقتی فشار داشته باشد آنوقت دیگر ما نیستیم. شما فرض کنید غده‌ای در بدن دارید، می‌روید بیمارستان عمل می‌کنید یا یک شکستگی در بدن را عمل می‌کنید، قبل از عمل چون این جزء بدن شماست اگر به آن لطمه‌ای بخورد شما ناراحت می‌شوید ولی بعد از عمل آن غده را که دور انداختند، دیگر آن جایی در بدن شما ندارد یا اگر آن قطعه‌ی استخوانی که از شما برداشتند تگه تگه کنند شما دردی احساس نمی‌کنید؛ چون آن

دیگر یک چیز جداگانه از بدن شما شده است. حالا مرگ هم عبارت از این است که آن جان نه تنها از آن یک تگه استخوان یا آن غده بیرون می‌آید بلکه از تمام بدن بیرون می‌آید، بدن را ترک می‌کند. این است که اگر به این بدن فشار وارد شود قاعدتاً حس نمی‌کنید ولی اینکه فشار قبر گفته‌اند این در واقع تمثیلی است. فشار قبر یعنی فشار دل، فشار ناراحتی دل، نه این دل گوستی، منظور از دل یعنی معنویت، فکر و همه‌ی این چیزها. فرموده‌اند که سختی قبر و خشونت، مظهری است از فشار قبر و این امور، فشار قبر آورد یعنی کسی که در این حالت برود همیشه روحش در فشار است. در اینجا هر چه به خودش فشار آورده، با دیگران روی گشاده نداشته، دل بسته داشته باشد، بعداً در روحش هم همین گرفتگی دیده می‌شود.

در تمام دستورات شرعی به مسأله‌ی معاشرت با مردم توجه فراوان شده، برای اینکه نظر شارع بر این است. غیر از اینکه پیغمبر فرمود: *بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، من مبعوث شدم که مکارم اخلاقی را به فرد فرد انسان‌ها کمال بدهم، خداوند به جامعه‌ی بشری هم نظر دارد و می‌خواهد جامعه‌ی بشری به خوبی اداره شود؛ حتی مسأله‌ی انتظار که در شیعه به خصوص مورد اعتقاد ما است و خیلی هم اهمیت دارد، نشان‌دهنده‌ی این است که خداوند مایل



است که جامعه‌ی بشری به خوبی، به عدالت، اداره شود یعنی در همه جا، در همه امر، عدالت باشد، نه اینکه عدالت فقط به معنای اجتماعی باشد. بلکه یک جامعه‌ی منظم که هر چیزی در جای خودش باشد.

به همین جهت، خداوند به مسأله‌ی خوش‌رویی و حُسن خُلُق هم توجه کرده است. داستان‌های فراوانی از حُسن خُلُق پیغمبر شنیدید که چگونه موجب شد خیلی‌ها مسلمان شدند. حتی یک جا که جزئی رو تَرشی مثلاً دیده می‌شد، خداوند خطاب به پیغمبر بازخواست کرده و فرموده: عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى<sup>۱</sup>. یکی از صحابه که نابینا بود خدمت پیغمبر آمد، او نمی‌دید که ایشان دارند صحبت می‌کنند، صدا زد: «یا محمّد، برای من آیات قرآن بخوان»، دو بار صدا زد پیغمبر ناراحت شد که من دارم با اینها صحبت می‌کنم، او متوجه نشد و بعد از دو، سه بار که با سکوت پیغمبر مواجه شد، رفت. بلافاصله این آیات آمد: عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى، رو ترش کردی، رو برگرداندی که این کور آمد، کوری که نمی‌بیند. این کار پیغمبر از بد اخلاقی نبود، نه اینکه خدای نکرده پیغمبر خطا کرد، این را خداوند برای ما

---

۱. سوره عبس، آیات ۲-۱.

فرموده که بدانید آنچه من می‌گویم از همه بازخواست می‌کنم منتها ما خیلی کارهای مهم می‌کنیم که خداوند می‌بخشد. اما اگر از پیغمبر یک خرده، به اندازه‌ی پر کاهی، نکته‌ای ببیند، مجازات نه، یادآوری می‌کند. برای اینکه در واقع امر خدا و روح پیغمبر یکی است، این نیست که دو تا باشد، او بیاید این را مجازات کند، نه، عین هم هستند. وحی الهی با روح محمد عیناً یکی است.

در انتها این نکته را هم تذکر دهم که علمای روانشناسی و روانکاوان امروز به جنبه‌ی معنوی که ما معتقد هستیم، معتقد نیستند ولی آنها به جنبه‌ی ظاهری کار دارند و حتی می‌شود گفت بعضی مواقع برای گول زدن دیگران توصیه می‌کنند. این است که کتاب‌های زیادی به خصوص خارجی‌ها درباره‌ی حُسن معاشرت نوشته‌اند که رسماً در آنها نوشته شده اگر می‌خواهید دوست‌یابی کنید، باید چنین و چنان کنید. این دستورات جلوه‌ی خارجی چیزهایی است که ما به آنها معتقدیم یعنی این کتاب‌ها می‌گوید که شما با کسی خوب رفتار کنید، خوش رفتاری و ادب داشته باشید ولی ما می‌گوییم دل و روحت را به امر خداوند پاک و صاف کن تا هر حرفی که از دهان تو گفته می‌شود، هر عملی که از

تو صادر می‌شود، در دیگران هم مؤثر باشد. حالا خداوند این توفیق را به ما بدهد که بتوانیم رفتارمان را خوب کنیم و بعد روحیه‌مان را هم با همان رفتار منطبق کنیم. ان شاءالله.

## احسان والدین<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

و مخصوصاً نسبت به والدین جسمانی که واسطه‌ی پیدایش تن خاکی بوده و از آغاز بسته شدن نطفه و هنگام حمل و شیر و روزگار کودکی تا جوانی چه رنج‌ها کشیده و چه گذشت‌ها از خود برای فرزند نموده‌اند و تا مادام که زنده‌اند محبت آنها به فرزندان روز افزون است باید احسان و فرمانبرداری نمود که خداوند بعد از بندگی خود امر به احسان آنها می‌نماید. مخصوصاً در پیروی آنها کوتاهی نباید ورزید و پرستاری باید کرد و حتی اگر برخلاف دین باشند فقط در امر دین نباید پیروی کرد ولی معاشرت را باید نیکو داشت.<sup>۲</sup>

در قسمت قبل راجع به حُسن خُلق فرمودند. اینجا می‌فرمایند حُسن خُلق باید به خصوص راجع به پدر و مادر باشد برای اینکه در مقابل پدر و مادر ما ذیونی داریم و آنها زحماتی برای خاطر ما متحمل شده‌اند.

احسان به والدین در قرآن فراوان ذکر شده و در تفاسیر عرفانی قرآنی هر وقت به این مطلب می‌رسند، هم والدین جسمانی

---

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تالیف دوره‌ی اول تاریخ ۱۳۷۸/۷/۲۹ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ ۱۳۸۸/۹/۱۲ ه. ش.  
۲. پندصالح، ص ۹۷.

را مورد نظر قرار می دهند و هم والدين روحانی را. والدين روحانی در واقع جلوه گر همان شریعت و طریقت هستند که به صورت های مختلف هم، این مسأله دستور داده شده است. اما احسان والدين که در اینجا مورد نظر این رساله ی عزیز است، والدين جسمانی است.

در قرآن راجع به خلقت انسان می فرماید: **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعُلُقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا...**<sup>۱</sup> و در آخر می فرماید: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**، مبارک باشد بهترین خالقین. خداوند را به عنوان **أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** می فرماید. بنابراین قرآن می فرماید که خالقین دیگری هم وجود دارند، منتها این خالقین، هم خودشان و هم بالطبع خلقشان مخلوق خدا هستند؛ پس خداوند اینها را هم به عنوان «خالقین» ذکر کرده است. صنعتگری که صنعت می کند یک نحوه خالق است ولی در اینجا که خداوند بعد از ذکر خلقت انسان، می فرماید: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**، نظرش به این است که پدر و مادر را به عنوان خالق انسان ذکر کند. خداوند خالق همه چیز است، اصلاً خالق خلقت، خالق خلق است. پدر و مادر هم در یک درجه خالق هستند، حالا آیا اینکه در تمام موارد با اراده یا بی اراده، چنین هستند، آن بحث دیگری است. به هر جهت خلقتی هست و

این را محسوس می بینید.

خداوند گاهی اجازه می دهد سرمان را یک خرده پایین بیندازیم، این پایین ها را هم نگاه کنیم، همیشه سرمان بالا نباشد که جز خداوند را نبینیم. خداوند همیشه ما را می بیند، ما هم همیشه با دلمان باید او را ببینیم ولی خود او اجازه داده که ما توجه کنیم که این پدر و مادر هم خالقند. پدر و مادر از لحاظ خلقت انسان یک واسطه ی خلقت هستند یعنی خداوند خلقتش با واسطه است. خودش هم فرموده است که **أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِسَبَابٍ**، خداوند وقتی بخواهد خلقتی بکند، کاری بخواهد بکند، از غیر راه معمولی انجام نمی دهد، از طریق اسباب و وسایلی است که خودش آفریده، البته یک استثناء در خلقت انسان هست آن هم برای این است که به ما نشان بدهد که اگر خداوند خودش فرموده است من هم اسباب و وسیله به کار می برم، انسان ها بدانند که این هم از قدرت اوست و آن داستان حضرت عیسی **عَلَيْهِ السَّلَام** است.

فرموده اند از اول انعقاد نطفه، خلقت به دست پدر و مادر است، به خصوص مادر که چه زحماتی کشیده است. من در جایی دیدم نوزادی، بچه ای خیلی گریه می کرد و پدر و مادرش را اذیت می کرد؛ نه اینکه عمدی باشد، کار بچه ی کوچک همین است. گفتم ببینید و شما عبرت بگیرید. خودتان هم همینطوری بودید،

حالا يادتان بيايد و قدر پدر و مادر را بدانيد که چگونه پدر و مادر، شما را تحمّل کردند، خداوند چنين مقرر کرده و فطرت اينطوری است و امروز هم شما هر چه بکنيد در مورد آنها کم کرديد. در مورد مادر می فرمايد: *حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعْتَهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا*؛ مادر با سختی وضع حمل را گذراند و با سختی وضع حمل کرد، سپس شير داد. دوران حمل و دوران شير دادن سی ماه است که در اين سی ماه مادر اسير شما بود، در آن ایامی که شما هيچ قدرتی نداشتيد.

بعد در دوران شيرخوارگی، دوران نگهداری، اين تفاوت را خداوند بين بشر و ساير حيوانات قرار داده که در بيستر حيوانات چه وحشی، چه اهلی، فرزندان بلافاصله خودش بطور طبیعی به نزد مادر می آيد، پستان مادر را می گيرد و شير می خورد. آنوقت خداوند در حيواناتی که اين وضعيت را نيافریده، مادر و در درجه ی بعد پدر را موظف کرده، به اين معنی که در فطرت او آفریده که اينقدر به فرزند می پردازند. در انسان که از همه بيستر است، برای اينکه مدت طولانی فرزند، نيازمند پذيرایی است. در اين صورت اگر انسانی، نوجوانی، بالغی اين حساب را بکند می بيند که تمام زندگی اش مرهون زحمات درجه ی اول مادر و بعد پدر است.

در مورد پدر هم مفضل ذکر شده. در واقع می شود گفت که تقریباً در عموم موارد، خداوند ذکر پدر و مادر را بعد از ذکر خودش قرار داده و فرموده: *أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ*<sup>۱</sup>، شکر من و شکر پدر و مادرت را بجای بیاور. این داستان را شنیده اید که وقتی بایزید بسطامی قرآن می خواند به این آیه که رسید، پدر که حیات نداشت، پیش مادرش آمد و گفت: من امروز چنین چیزی خواندم، من طاقت ندارم دو تا شکر بجا بیاورم، حَقِّش را نمی توانم ادا کنم. تو از خدا بخواه یا مرا مختص تو بگذارد یا تو مرا مختص خداوند بگذار. منظور اینکه با یک روحیه ی عرفانی درک کرد که خداوند این دو تا را هم ردیف خودش قرار داده است (البته فقط در آن زمینه) که بعد مادرش به بایزید گفت: من تو را به خداوند بخشیدم.

در آیه ی دیگری می فرماید: اگر پدر و مادر، یکی از آنها یا هر دو، در نزد تو پیر و شکسته شدند، افتاده شدند، آنها را نگهداری کن. به آنها اُف نگو<sup>۲</sup>، اُف یعنی در دلت چیزی بد بگویی، دلت از پدر و مادر چرکین شود، بی اعتنایی کنی، ترش رویی نشان دهی، اخم کنی یا آنها را از خود برانی (*وَلَا تَنْهَرُهُمَا*) در عوض با آنها به

۱. سوره لقمان، آیه ۱۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۳: *وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا*.



سخنی نیکو سخن بگو (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا). در آیه ی بعد نیز می فرماید: وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا، بگو خدایا بر این دو (پدر و مادر) رحمت بفرست، همانطوری که اینها مرا در کوچکی پروراندند. ما به اینها پاداش دیگری که نمی توانیم بدهیم جز اینکه از خداوند چنین بخواهیم. در آیه ی دیگری خداوند می فرماید: به پدر و مادر محبت کن و شکرگزار باش وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا<sup>۱</sup> ولی اگر آنها کوشش کردند که به من شرک بیاوری، اطاعت نکن یعنی غیر از این مسأله هر چه گفتند اطاعت کن، فقط اگر کار به آنجایی رسید که شرک بیاوری و خدا را فراموش کنی، آنجا فقط اطاعت نکن. سایر موارد هر چه گفتند اطاعت کن.

از آن طرف اینها دستوراتی است که برای نظم اجتماع داده اند که اگر رعایت نشوند خداوند مجازاتی مقرر کرده است. از حَصْرَاتِ اُمَّه عَلَيْهَا نقل است که فرموده اند: عاقِّ والدين بوی بهشت استشمام نمی کند یعنی اگر انسان خدای نکرده گناهکار باشد که آن گناهان دیگرش هم هست ولی اگر بهشتی باشد، کسی که مشمول عاقِّ والدين شده، بوی بهشت را استشمام نمی کند. عاقِّ والدين هم البته این نیست که مثلاً پدر و مادری، نسبت به

۱. سوره اسراء، آیه ۲۴.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۵.

فرزندشان گاهی احم می‌کنند، غرمی‌زند، اینها یک مقدار طبیعی است که البتّه فرزند باید بلافاصله معذرت‌خواهی کند تا کدورت تمام شود. عاق و والدین یعنی رفتار همیشگی فرزند آنقدر بد باشد که پدر و مادر او را طرد کرده باشند.

البتّه پدر و مادر هم نسبت به اولاد وظیفه‌ای دارند. در همین آیه که می‌فرماید: *وَقُلْ رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا*، برای اینکه پدر و مادری مشمول این دعا باشند باید در تربیت فرزندشان بکوشند. جزئیات این امر را دیگر در قرآن نفرموده است که تربیت فرزند چگونه است. بسته به اوضاع دنیا و زمانه، توجّه به تربیت فرزند هم باید داشته باشند. داستان‌های سوره‌ی کهف را خوانده‌ایم. در داستان موسی و خضر خداوند توسط خضر (بنده‌ی خاصّ خودش) نشان می‌دهد که چگونه فرزند را قربانی صلاح پدر و مادر می‌کند. فرزند کوچکی را خضر می‌کشد و می‌گوید اگر این بزرگ شود، بماند، بنده‌ی فاجری می‌شود، صالح نخواهد بود، طالح خواهد بود و پدر و مادرش اذیت می‌شوند. چرا خضر، پدر و مادر را نکشت؟ بچه را کشت؟ بچه را فدای پدر و مادر کرد. البتّه از این موضوع استنباطات مختلفی می‌شود کرد.

یا وقتی خداوند حضرت ابراهیم را مأمور ذبح کردن

اسماعيل نمود. خداوند که برايش تغييرى حاصل نمى شود، تصميماتش اول و آخر ندارد، تصميم بر اين نبود که اسماعيل کشته شود منتها ابراهيم چون در مقام بشریت بود، اين را نمى دانست؛ اين است که خداوند براى امتحان کردن ابراهيم قربانى کردن پسرش را دستور مى دهد.

البته آنقدرى که خداوند در قرآن سفارش والدين کرده، سفارش فرزندان را به پدر و مادر نکرده و حتى سفارش مادر را هم ظاهراً به اندازه‌ى پدر نکرده، چون اولاً محبت مادر فطرى است، از پدر فطرى تر است، غريزى تر است، لذا نياز به سفارش ندارد. مرحوم حضرت صالح عليه‌السلام در وصيت نامه‌شان مرقوم فرموده‌اند که رعايت حال مادر که محتاج به سفارش نيست، اين ديگر بالاترين سفارشى بود که به ما کرده بودند و خود اين قول هم آموزنده بود يعنى محتاج به سفارش نيست، بطور فطرى چنين است، در مورد مادر مى‌گويد که *حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعْتُهُ كُرْهًا وَحَمَلْتُهُ* فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا. در مورد پدر هر جا مى‌گويد مادر را هم اضافه مى‌کند و والدين مى‌گويد. بطور طبيعى پدر و مادر مورد توجه است. اين به اصطلاح امروزيها قانون طبيعت است ولى طبيعت و قانونش خودش مخلوق خداوند است.

خداوند این قانون را آفریده برای اینکه نسل حیوانات ادامه داشته باشد. پدر و مادر را بطور فطری موظف کرده، طوری که خودشان تلاش می‌کنند برای اینکه فرزند را بار بیاورند. در داستان‌هایی که می‌شنوید یا می‌بینید، حتی در مورد حیواناتی که دم دست شما هستند، می‌بینید اگر حمله به فرزندشان بکنند سخت برآشفته می‌شوند.

اما چرا به فرزندان آنقدر سفارش کرده است؟ برای اینکه فرزندان رو به جلو هستند، به پشت سرشان نگاه نمی‌کنند. نسل اجتماع مثل صفی است، آنها از جلو می‌روند اینها هم پشت سرشان هستند. طبیعت اینطور قرار داده که انسان‌ها به پشت سرشان کمتر نگاه می‌کنند. در حیوانات که این عقل یا به اصطلاح قرآنی، بنا بر آیه ی نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۱</sup>، روح خداوند نیست، اصولاً نیازی نیست که آنها نگاه کنند. همه‌ی حیوانات اعمّ از حیوانات اهلی که دم دست ما هستند، فرزند داشتند، فرزند را بزرگ کردند، رهایش می‌کنند، آن خودش ادامه‌ی حیات پیدا می‌کند. اما خداوند چون در مورد بشر وظایف دیگری قرار داده که آن وظایف برخاسته از همان نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي است، انسان‌ها را

موظف کرده که پشت سرشان را هم نگاه کنند یعنی درست است که وقتی والدين فرزند آوردند به فرزند خود علاقه‌ی بیشتری دارند، ولی فرزند هم همیشه باید به پدر و مادر نگاه کند.

در ادامه فرموده‌اند که اگر هم والدين بر خلاف دين باشند، باز هم باید به آنها کمک کرد. اين مسأله در تذکرها خیلی دیده شده است. برای نمونه درباره‌ی احتمالاً معروف کرخی گفته شده که پدر و مادرش مسیحی بودند. روزی به پدر و مادر گفت: من می‌خواهم بروم تحقیق کنم. پدر و مادرش گفتند برو، به او اطمینان داشتند. او رفت ولی وقتی برگشت به دست حضرت رضا مسلمان شده بود. وقتی پدر و مادرش فهمیدند که در اسلام سفارش و توصیه‌ی فراوان نسبت به احسان به پدر و مادر شده است، اینها هم به واسطه‌ی او مسلمان شدند. او که از عرفا بود. از میان دانشمندان درباره‌ی محمد بن زکریای رازی هم نقل شده که خودش مسلمان شد و از مسلمان شدن او پدر و مادر مسلمان شدند. این است که به خیلی از اخوان، از خانم‌ها هم که اینجا می‌آیند می‌گویم که سفارش پدر و مادر به جای خود ولی سفارش می‌کنم که در محیط خودتان آنچنان

باشید که بگویند چه کیمیایی به وجود این شخص خورده که اینطور رفتار شایسته دارد! مهم‌ترین رفتار همین رعایت حال پدر و مادر است که فرموده‌اند حتی اگر دین دیگری هم داشته باشند، فرزند موظف است که رعایت احترامشان را بکند.

ش

صَلِّهِ رَحِمًا<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

و نسبت به خویشان دیگر هم به درجات آنها باید مهربان بود و گذاشت از هم بپاشند و از هم جدا گردند بلکه پیوستگی را باید محکم نمود که صِلَه رَحِم بر عمر و مال افزایش و بلا را رفع نماید و قطع رحم عمر را کوتاه گرداند و افسردگی اندک را جلوگیری باید که سرایت نکند و بزرگ نگردد که بین دو برادر اگر گله مندی اندکی هم بود اگر جلو نگیرند نزد فرزندان گفته شود در آنها ذاتی گردد و به دشمنی کشد و از طرفین باید گذشت داشته، اگر خود و خویشان را خواهند خودخواهی را کنار گذارند که در معاشرت با هر کس باید گذشت داشت و به میل او نزدیک شد و اگر نقص داشت به تدریج به نیکی برداشت نه آنکه او را به خواهش خود خواست که همیشه بی دوست بماند.<sup>۲</sup>

قبلاً در مورد احسان به والدین مطالبی مرقوم فرموده‌اند که خوانده شد. به دنباله‌ی آن مطالبی راجع به سایر اقوام هم ذکر کرده‌اند؛ چون در واقع مجموعه‌ی هر خانواده یا فامیل بزرگی ابتدا از پدر و مادر شروع می‌شود و بعد

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اوّل تاریخ ۱۳۷۸/۸/۶ ه. ش. و دوره‌ی دوّم تاریخ ۱۳۸۸/۹/۱۹ ه. ش.

۲. پند صالح، صص ۹۸-۹۷.

ارتباط با دیگران است. این است که ایشان از احسان والدین شروع فرموده اند بعد به صله رَحِم رسیده اند.

صِله رَحِم یعنی اتّصال و ارتباط با اقوام، خویشان و دوستان. در قرآن راجع به صِله رَحِم چه به همین لغت و عنوان و چه با لغات دیگری خیلی توصیه شده است، چنانکه بنا بر آیه ی: **وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ<sup>۱</sup>**، رسیدگی به ارحام مورد سؤال قرار می گیرد. کلمه ی «صِله» مصدر است از ریشه ی «وصل». کلمه ی ارحام هم جمع رَحِم است. رَحِم عضوی است که فرزند را بار می آورد، بزرگ می کند و چون همه ی اتّصالات قوم و خویشی از زاده شدن فرزند است، این است که ارتباط هر فرزند با همه ی افراد خانواده در واقع از مسیر مادر است، از مسیر رحم است. به این جهت صِله رَحِم گفته اند یعنی ارتباط یا اتّصال با رحم که در آیه ی دیگری قطع رَحِم را مذمّت و حتّی لعن می کند و می فرماید: **فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ<sup>۲</sup>**. در جایی دیگر این اشخاص را جزء «خاسرون» یا زیانکاران ذکر می کند و می گوید آنها کسانی هستند که قطع می کنند آن چیزی را که

۱. سوره نساء، آیه ۱.

۲. سوره محمّد، آیات ۲۳-۲۲.



خداوند دستور اتّصالش را داده است: وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ<sup>۱</sup>. خیلی‌ها این وصل را به صله رَجِم تفسیر می‌کنند؛ البتّه معانی عرفانی دیگری هم دارد. چون بارها گفته شده که در معانی آیات قرآن، آنچه با ظاهر عبارت مخالف نباشد، تفاسیر دیگر را می‌شود احتمال داد. شاید منظور قرآن هم مخصوصاً همین بوده که به همه جا سرایت پیدا کند. این است که صله رحم هم معنای ظاهری دارد و شامل این مسأله‌ی ارتباط با خویشان می‌شود و هم معنای باطنی که شامل مسائل معنوی دیگری می‌شود. چنانکه در مورد لفظ «والدین» هم در تفاسیر عرفانی، مثل تفسیر بیان السعاده، مفصّل گفته است که با توجّه به اینکه پیغمبر ﷺ فرمود: أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، من و علی پدران امّت، یا پدر و مادر آن هستیم، این معنی عرفانی است که از «والدین» می‌شود کرد که مخالف ظاهر آیه‌ی قرآن هم نیست و در این صورت ارحام هم یک جنبه‌ی معنوی پیدا می‌کند که صله رَجِم شامل آنها هم ممکن است، بشود. یا در آیه‌ی وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ<sup>۲</sup> که البتّه در مسأله‌ی ارث این را گفته اند ولی به معنای دیگری هم می‌شود استفاده کرد،

۱. سوره بقره، آیه ۲۷.

۲. سوره انفال، آیه ۷۵ / سوره احزاب، آیه ۶.

می فرماید: ارحام بعضی ها مقدم بر دیگران هستند. همین قاعده را اگر در دوستی معنوی هم بگیریم، ما باید در درجه ی اول صله رحم را نسبت به برادران ایمانی خودمان رعایت کنیم یعنی همیشه در این ارتباط دوستانه باشیم. درجه ی بعد نسبت به همه ی شیعیان، چون آنها اولی از بعضی دیگران هستند؛ بعد هم نسبت به تمام مسلمین جهان. برای اینکه وقتی پیغمبر می فرماید: *أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَاهِذِهِ الْأُمَّةُ*، ما با هر کسی که با این ابوین مشترک هستیم، این صله رحم وجود دارد و این در مورد سایر مسلمین هم صادق است، البته درجات دارد. بدیهی است وقتی باید چنین ارتباطی را رعایت بکنید، باید مهربانی و محبت هم داشته باشید که اینجا هم فرموده اند، البته این یک قاعده ی روانشناسی هم هست که وقتی شما با کسی دوستی می کنید نباید همیشه او را برای خودتان بخواهید، یعنی تصوّر کنید باید آنطوری باشد که شما می خواهید، شما هم باید کمی تحمّل کنید و لااقل از خواسته ی مشترک هر دو پیروی کنید یعنی سعی کنید که میل ها و خواسته هایتان، به هم نزدیک بشود؛ البته آنوقت این قاعده را در اجتماع یعنی در خانواده ی بزرگ اجتماعی هم رعایت کنید یعنی این مقرّرات

و قوانین و قواعدی را که مجموعه‌ی جامعه‌ی یعنی مجموعه‌ی رحم، مجموعه‌ی اقوام معنوی شما، پذیرفته‌اند رعایت کنید و احترام بگذارید. این است که در آن بیانیه‌ی رمضان سال ۱۳۷۵، بعد از فوت حضرت محبوب علی‌شاه، نوشته‌ام که رعایت قانون را در تاریخ از سقراط بیاموزید. شاگردان سقراط آمدند که فرارش بدهند، زندانبان هم مرید سقراط بود و می‌توانست چنین کاری را بکند. سقراط قبول نکرد و گفت که من با این مردم زندگی کرده‌ام، اینها به منزله‌ی قوم و خویش و دوستان من هستند. حالا یک جا که مخالف میل من رفتار کردند من نباید با آنها مخالفت کنم و لذا من می‌مانم. البته سقراط به قیمت جان خودش به مردم فهماند که این قانونشان غلط است ولی خودش از قوانین اطاعت کرد. به اصطلاح با سایرین همراهی کرد. از این نمونه‌ها در شرح حال عرفا هست. مثلاً عارف بزرگوار شیخ نجم‌الدین کبری که از عرفای بزرگ و مشهور به «ولی تراش» بود؛ چون فقط دوازده نفر نزد خودش مشرف شدند و هر دوازده نفر از جانب او مجاز شدند که بروند و از دیگران هم بیعت بگیرند، این است که به «ولی تراش» مشهور بود. ایشان وقتی مُغول‌ها آمدند و خوارزم را محاصره

کردند، در خوارزم بود. مغول‌ها روی رسمی که خودشان داشتند و بزرگان دینی را احترام می‌کردند کسی را نزد شیخ نجم‌الدین فرستادند و گفتند که ما شهر را که گرفتیم، قتل عام می‌کنیم، شما بیرون بیاید. شیخ نجم‌الدین قبول نکرد و گفت: نخیر من هستم، اگر این شهر باشد من هم هستم. پیام دادند که با چند نفر از مریدان خود بیا، باز هم حضرت قبول نکرد. عدّه را زیادتر کردند، فرمود که من با این مردم در خوشی‌ها زندگی کردم، ایام راحت و آسایش را با اینها بودم، ناراحتی‌ها را هم باید با هم تحمل کنیم. من اینها را رها نمی‌کنم که در همان جنگ کشته شد.

پس یک رعایت هم در مورد قانون است. وقتی مجموعه‌ی مردم که خودشان از این جهت رَجْم معنوی حساب می‌شوند، قانونی را تصویب کردند، انسان باید آن را رعایت کند و به تصمیم دیگران هم احترام بگذارد. در اینجا نه تنها وظیفه‌ی شخص خودش است که رعایت کند، بلکه وظیفه دارد که مراقب باشد آن نتیجه و هدفی که از صله رحم در نظر است یعنی استحکام و مودّت بین رحم، انس و اُلفت، بین آنها باشد و اگر دید که به هر دلیل اختلافی پیدا می‌شود، سعی کند این اختلاف را بردارد. از یکی از ائمّه‌ی اطهار نقل شده است که توصیه‌ای فرمودند که وقتی

اختلافی در بین برادرانتان هست سعی کنید آن را مرتفع کنید، حتی اگر اقتضا داشت مبلغی هزینه کنید، خرج کنید. آن هزینه از لحاظ حقوق شرعی قابل قبول است. همین مطلب را من در نامه‌ای به عنوان هم‌وطنان خارج از کشور نوشتم که البته نه تنها برای آنها بود بلکه برای همه‌ی ماست. همین مطلب که نه تنها خود انسان باید مراقب باشد که بر روابط حسنه‌اش و مهر و محبتش خدشه‌ای وارد نشود بلکه مواظب هم باشد که در هر جا هم، چنین رخنه‌ای هست، آن رخنه را جبران کند.

مطلبی که در اینجا در ادامه فرموده‌اند نقل از اخباری است که از ائمه رسیده که صله رحم موجب درازی عمر می‌شود و برعکس قطع رحم موجب کوتاهی عمر می‌شود. اولاً برای ما فقط فرمایش امام کافی است. بالاترین دلیل این است که امام چنین مطلبی را فرموده‌اند و چنین توصیه‌ای کرده‌اند ولی اگر دقت کنیم می‌بینیم صورت ظاهر هم همینطور است. کسی که با همه مهربانی کند یک آسایش روانی و عصبی دارد که مسلماً در بدنش هم مؤثر است و بالعکس کسی که قطع رحم کند خیلی تنها و منفرد می‌شود و کسی را ندارد و احساس بی‌کسی می‌کند. به خصوص باید سعی کرد که گذشته از آنکه خود انسان کدورتی پیدا نکند و دیگران هم پیدا نکنند، مبادا این کدورت به ارث برسد. بدین

معنی که وقتی شما مثلاً نسبت به برادرتان که عموی بچه‌هایتان می‌شود حرف ناروایی بزنید، این در ذهن کودک خیلی اثر می‌کند و اصلاً ذهن کودک در دریافت این قبیل مطالب، به خصوص از پدر و مادر، مثل ذره‌بین است که بزرگش می‌کند و چه بسا این دو، بدون اینکه شخصاً با هم اختلافی داشته باشند، دشمن هم بشوند. به این جهت باید سعی کرد که اینطور نشود. کما اینکه من به خصوص در مورد زوجین، زن و شوهری که می‌خواهند طلاق بگیرند، چنین توصیه می‌کنم. البته ازدواج را با شرایطش خداوند مبارک گردانده و بسیار هم خوب است ولی در مورد طلاق هم در ضمن اینکه خداوند نمی‌پسندد و پیغمبر فرمود: *أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقَ*، ولی آن را نیز اجازه داده است چون در بسیاری از موارد چاره‌ی درد می‌شود. من بارها مثال زدم که دوا‌ی سیانور را که خودش خیلی سمی است و یک قطره‌اش کشنده است، در بسیاری موارد برای درمان درد بیماری‌ها تجویز می‌کنند. طلاق هم با همه‌ی بدی‌هایش گاهی اوقات ضرورت پیدا می‌کند. این است که به هر دو، هم زن و هم مرد، توصیه می‌کنم که مبادا جلوی بچه‌هایشان از همسرشان بد بگویند. برای اینکه زن اگر جلوی بچه‌اش از شوهر سابقش بد بگوید، آن شوهر سابق پدر این فرزند است و بطور قهری هر فرزندی به پدرش علاقه‌مند

است، اگر این بدگویی در ذهنش اثر پیدا کند بعداً با پدرش بیگانه می‌شود. اگر هم اثر نکند از مادر نفرت پیدا می‌کند که چنین حرفی می‌زند. البته در این مورد بچه می‌فهمد که پدر و مادرش با هم نیستند ولی باید به نحوی مناسب رفتار کند که فرزند آزرده نشود. بعضی اشخاص که بعد از طلاق هم معاشرت معمولی داشته‌اند، مثل دو بیگانه‌ای که آشنایی با هم ندارند، فرزندانشان هم این روابط را دیده‌اند، این روش آنها بسیار مؤثر واقع شده است و مقدار زیادی از ضررهای طلاق را کم می‌کند. در اینگونه موارد اگر هم هر یک از زوجین ایرادی به طرف دارد باید همانطوری که باز هم دستور داده شده در خلوت و تدریجاً به او بگوید تا اثر کند و الا اگر به صورت صریح باشد، جنبه‌ی تبلیغات علیه او پیدا می‌کند و مسلماً اثر نمی‌کند.

صله رَحِم در دنیای امروز که در واقع همه‌ی بشرها تنها هستند، بسیار مهم است. درست است که خداوند افراد را دور نمی‌کند، طرد نمی‌کند ولی خیلی از افراد به این اتصال شاعر نیستند و تقریباً می‌شود گفت در دنیای امروز به واسطه‌ی گرفتاری‌های شخصی و مادی، انسان وظایف معنوی خود را فراموش کرده، یادش رفته است. در چنین دورانی، انسان غالباً خودش را تنها احساس می‌کند. یکی از محاسنی که قدیم داشت، در مقابل هزار

عیبی هم که بود، همین مسأله‌ی روابط قومی و قبیله‌ای بود که این در میان عرب خیلی رسم بود، در خود ایران هم تا چندی پیش مسأله‌ی روابط افراد قبیله، قوم و خویش، خیلی مهم و متداول بود. صله رَحِم در واقع مثل واکنشی برای جلوگیری از افسردگی است. گرفتاری دنیای امروز، به خصوص جوان‌ها، مسأله‌ی افسردگی است که در آن حالت، انسان احساس تنهایی می‌کند. صله رَحِم از اوّل موجب می‌شود که افسردگی کمتر به سراغ شخص بیاید. در ارتباط با اقوامِ شخص، او احساس می‌کند که تنها نیست. این احساس که «تنها نیست» جلوی هرگونه افسردگی را می‌گیرد. افسردگی یک بیماری است که مُسری است، یعنی سرایت می‌کند، منتها نه مثل سرایت بیماری‌های میکروبی. اگر یک نفر مستعد افسردگی، صله رَحِم را ترک کند، هم اقوامش را، یک معاشر را از دست داده‌اند، هم او در واقع به تدریج دچار افسردگی می‌شود و حال آنکه بنای جامعه‌ی بشری بر این است که همه با هم باشند. در همه‌ی جانداران خداوند مقرّراتی در فطرتشان قرار داده است که نسلشان را باید حفظ کنند، اگر به حیوانات نگاه کنید، می‌بینید این نظم در طبیعت برقرار است. مثلاً آهو علف می‌خورد، علف هم یک موجود جاننداری است، پلنگ، آهورا می‌خورد ولی اینها هیچکدام از حدّ ظاهری که خداوند مقرّر کرده زیادتر نمی‌روند ولی



این انسان است که خودش، همنوعش را می‌کشد و از بین می‌برد. آنها را دیگر هر کدام به اندازه‌ی بقای نوع خودشان شکار می‌کنند. در مورد انسان، بقای نوع و ادامه‌ی نسل را خداوند مقرر کرده که با صله رحم باشد یعنی با انجام مقرراتی که راجع به ازدواج در تمام جوامع هست، در واقع مقرر داشته که هر شخصی وظیفه‌ی الهی دارد که نسل خود را به وجود بیاورد و آن نسل را حفظ کند. حیوانات بعد از آنکه نسل را به وجود آوردند خودشان به صورت گله همه با هم زندگی می‌کنند ولی در انسان اینطور نیست یعنی خداوند چنین مقرر نکرده است. انسان باید پدر و مادرش را بشناسد، اقوامش را بشناسد، غیر از این فواید کلی که گفتند، مسأله‌ی فطرت انسان هم اینطوری است.

درباره‌ی قطع صله رَجِم در قرآن بطور کلی چند بار اشاره شده و مثلاً می‌فرماید: وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ<sup>۱</sup>، کسانی که آن رشته‌هایی را که خداوند گفته وصل داشته باشید (مثل صله رَجِم) آنها را قطع می‌کنند. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ<sup>۲</sup>، در این آیه قطع صله رحم را با فساد در روی زمین می‌آورد که بعضی‌ها در تفسیر می‌گویند: قطع هر گونه صله‌ای که واجب است موجب فساد در زمین می‌شود و مجازات شدید دارد.

۱. سوره بقره، آیه ۲۷ / سوره رعد، آیه ۲۵.

۲. سوره محمد، آیه ۲۲.

جهتش هم این است که خداوند انسان را از سایر حیوانات به این صورت مجزاً و ممتاز کرده که خلافت خودش را در روی زمین به او داده، *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*<sup>۱</sup> و برای اینکه انسان بتواند این خلافت را انجام دهد، اضافه بر آن خلقتی که مثل حیوانات است، می‌فرماید: *فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*<sup>۲</sup>، خلقتش کردم و از روح خودم در او دمیدم، آن عقلی که خداوند به بشر داده، آن عقل شعله‌ای است از نفخه‌ی روح الهی و برای اینکه آن ارتباط حفظ شود خداوند خودش مقرر کرده که صله رحم باید داشته باشد. البته بعضی حیوانات بر حسب غریزه و عادت ممکن است چنین باشند. این است که در مقابل دو حیوان، ولو مادری باشد با فرزندش البته وقتی فرزند بزرگ شده، غذایی موجود باشد که حتماً یک نفر از آن دو باید بخورد، با هم جنگ می‌کنند ولی در انسان فرموده است که در این صورت مادر باید رعایت حال فرزند را بکند و فرزند بزرگ باید رعایت حال مادر را داشته باشد.

---

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره حجر، آیه ۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

### خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر مولی‌الایمان است به جای خلاصه‌ی آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذرانند و در نیکی صرف نمایند و سفارش به نیکی نمایند. حیثیتش بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آرزو، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده‌ی بر خود نیکی

کند و با آن کس که از او بگسلد بپیوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصّر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چاپلوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد و خود را بزرگ شمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را به دست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید، در اصلاح کوشد، در حکم از درستی نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده‌ی حیاء

ندرد، در کارها شتاب نکند، نام مردم به بدی نبرد، حفظ الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد پرهیزد، یاور ستم‌زدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق الزحمه و حق الجعاله که ناروا نیست ستاند و اگر چه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش آنچه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه‌ی دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به آنچه پسند مولی است موفق دارد.

## مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پندصالح

### قسمت اول

\* شرح مقدمہ \* شرح فکر و تحقیق \* شرح دلائل بقای روح و تجرّد  
نفس و عالم آخرت \* خلاصہ صفات مؤمنین.

### قسمت دوم

\* شرح ایمان \* شرح ذکر \* شرح فکر \* خلاصہ صفات مؤمنین.

### قسمت سوم

\* شرح انتظار \* شرح صحبت و صلوات \* شرح آداب خدمت \* شرح  
کتمان سرّ \* خلاصہ صفات مؤمنین.

### قسمت چہارم

\* شرح اخلاق \* شرح مراقبہ و محاسبہ \* شرح یاد مرگ، امل \* شرح  
توبہ و انابہ \* شرح حیاء، خوف و رجاء \* خلاصہ صفات مؤمنین.

## قسمت پنجم

\* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعه، محبت و ترحم \* شرح  
رقت، فراست، غضب و شهوت \* شرح شجاعت، همت، فتوت،  
غیرت \* شرح خشم، کظم غیظ، عفو و احسان \* شرح تهور،  
جبن، کینه، عداوت، ظلم، شهوت، عفت، شره و خمود \* شرح  
توکل، تسلیم و رضا، شکر \* شرح احسان والدین، وفا، قناعت \*  
شرح استغنا، طمع، سخا و حرص \* شرح حلال، مکر، خدعه،  
طغیان، جزع و حسد \* خلاصه صفات مؤمنین.

## قسمت ششم

\* شرح خدمت \* شرح مواضع تهم \* شرح تعظیم امر و نهی \* خلاصه  
صفات مؤمنین.

## قسمت هفتم

\* شرح مواضع تهم \* شرح تعظیم امر و نهی \* شرح جمع شریعت و  
طریقت \* شرح قرائت قرآن \* خلاصه صفات مؤمنین.

## قسمت هشتم

\* شرح نماز \* خلاصه صفات مؤمنین.

## قسمت نهم

\* شرح اوراد \* شرح دعا \* شرح سحر \* خلاصه صفات مؤمنین .

## قسمت دہم

\* شرح جمعہ \* شرح روزہ \* خلاصه صفات مؤمنین .

## قسمت یازدہم

\* شرح زکات - خمس \* شرح انفاق \* شرح حج \* خلاصه صفات مؤمنین .

## قسمت دوازدہم

\* شرح جہاد \* شرح امر بہ معروف و نہی از منکر \* شرح مستحبات \* خلاصه صفات مؤمنین .

## قسمت سیزدہم

\* شرح طہارت \* شرح نواہی \* شرح قمار و مسکرات \* خلاصه صفات مؤمنین .



## قسمت چهاردهم

\* شرح تأهل \* شرح طلاق \* خلاصه صفات مؤمنین .

## قسمت پانزدهم

\* شرح اولاد \* شرح تحصیل \* شرح کسب \* خلاصه صفات مؤمنین .

## قسمت شانزدهم

\* شرح ربا، کسب منہی، تطفیف، انصاف، بیکاری، تنبلی \* خلاصه صفات مؤمنین .